

تضادِ « خرد » با « عقل »

ایثار

« برترین ارزش »

در فرهنگ سیمرغی ایرانست

ایمان و ایثار: دو ضدند

آنچه بر ضد نثار و ایثار است ، همان ، « ایمان » است، که امروزه برای مغلطه و بهره کشی از مردم ، با هم ، جفت میسازند . ایمان ، قربانی و ذبح مقدس و « از خود گذشتگی » میطلبد . هرکاری که در این ادیان ، « ذبح کردن امیال و سوائق و تعلقات خود » است ، که بنام « قربانی کردن » ، مقدس ساخته میشود . هر گونه « گذشت از خود » ، ذبح خود ، یا آزردن جان خود است ، که مقدس ساخته میشود . کسیکه جان خود را میآزارد و آنرا ذبح میکند و مقدس میسازد ، آماده میشود، که دیگران را به همان شیوه ، برای اجرای اوامر الاهش، قربانی کند . در ایثار، جشن خود ، با همه جانها و انسانها، برپا ساخته میشود (نه برای ایمانشان ، نه برای کفرشان) . ایثار، نمیتواند دیگران را ، برای اجرای اوامر الاهش، با قربانی کردن خودش ، ذبح مقدس کند .

الاهانی که ایمان مردمان را، به خود ، یا به رسولشان یا به دین خود ، میطلبند ، همه ، ناتوان از ایثار و نثار کردن هستی خود ، هستند . خدا ، هنگامی « ایثاربخش » است که « بُنِ گیتی » باشد ، و گیتی ، مستقیماً از تخم هستی او برآید ، و خودش را در گیتی ، بپراکند و بگستراند و با گیتی بیامیزد و خودش ، گیتی بشود .

و یهوه و پدر آسمانی و الله ، چنین خدایانی نیستند . آنها ، عجز ، از ایثار کردن خود دارند . آنها از این عجز مطلق خود ، برترین فضیلت خود را میسازند . « سایه هما یا سایه سیمرغ » ، نثار و ایثار گوهر هما و یا سیمرغست . « نثار کردن هما » ، چیزی جز « نثار = سایه » انداختن هما نیست . از اینرو ، آشنائی دقیق با « سایه هما » ، نیاز به آشنائی ژرف ، با مفهوم « ایثار » دارد . درک این اصطلاحات ، به کردار تشبیهات ، فقط برای « مشتبه سازی » راست با دروغ است . اینکه خدا ، خود را میافشاند ، ایثار میکند (جوانمرد است = راد است) ، تا خدا بشود ، در فرهنگ سیمرغی ، « تشبیه شاعرانه » نیست .

برای درک مفهوم « سایه هما » در غزلیات مولوی ، و سپس درک « بنیاد تجربیات دینی در ایران کنونی » ، باید در آغاز دریافت که : برترین ارزش در فرهنگ ایران ، چه بوده است . فرهنگ ایران ، بر این « ارزش » ، استوار شد ، که « آنچه به سهولت میتوان گرفت » ، کمتر از آنچه ارزش دارد که « زود از دست میگریزد » . در حالیکه جهان و مدنیت امروزه ، بر این اندیشه ، قرار دارد که « آنچه میتوان گرفت و بدام انداخت » و « بر آن غلبه کرد ، و مالک آن شد » ، بیشتر از آن ، ارزش دارد که « هنوز نگرفته ، از دست میگریزد » .

به عبارت دیگر ، آنچه را میتوان گرفت و بدام انداخت ، بیشترین ارزش را دارد . آنچه را میشود سفت گرفت و تثبیت کرد ، و در اختیار خود آورد ، و کنترل (ضبط) کرد ، برترین ارزش را دارد . حتی آنچه در درون چیزها ، و در درون خودت ، فوق العاده سفت و ثابت و تغییر ناپذیر است ، « بود و جوهر و هویت و ذات » آن چیز ، و یا هویت تو میباشد . این « سراندیشه

از ارزش» ، هم ، اساس مالکیت ، و انباشتن ثروت در جهان ما شده است ، و هم ، اساس « ایمان » و « هویت » ، در ادیان نوری گردیده است . « ایمان » ، ثبات و وفاداری و پایداری ابدی در میثاق است . به همین علت ، موعمنان به این ادیان نوری ، نمیتوانند به مفهوم « دین » ، در فرهنگ سیمرغی ، پی ببرند ، که متضاد با « ایمان » ، و برضد « دینیست که ، وجودش ، نیازه ایمان دارد » . « دین ایمانخواه » ، جانشین « دین زهشی و جهشی و انبثاقی از بن انسان » میشود ، و آنگاه همین دین جعلی را ، برای فریب مردمان ، فطری هم میخواند !

درست خدایان سیمرغی ، خدایانی بودند که اینهمانی ، با گذرو روند زمان ، و جنبش ورقص و جستجو داشتند . بینش حقیقت ، تا زمانی روی میدهد که انسان ، در جستجو باشد . با دست کشیدن از جستجو ، بینش به حقیقت هم نیست . جستجو ، برترین شادی و خوشی و سعادت است . سیمرغ ، در زمان ، میرقصد ، و هرروز ، رقصی دیگر ، آهنگی دیگر ، گلی دیگر ، بینشی دیگر و برق خدائی دیگر ، و خدائی دیگر میگردد ، و هرروز ، نو و تازه میشود و میگردد و میگردد .

همین ارزشی که به تجربیات ثابت و شمردنی و تکراری و سفت و پایدار داده میشد ، سبب پیدایش مفهوم « روح ناگذرا و جاودان » ، و بنا کردن کل ارزشهای اخلاقی و دینی و اجتماعی و سیاسی ، برای انجام کارهایی که بدین غایت برساند ، گردید . با چنین ارزشی ، « از خود گذشتگی » در این ادیان ، و در این گونه اخلاقها ، به کردار « قربانی کردن خود ، و درد کشیدن » تجربه میشود . از « خودی » که سفت و ثابت است گذشتن ، گذشتن از حقیقت و از هستی ، و لطمه زدن به این احساس از ارزش است . هرکار « نیکی » ، گذشتن از « خود » و آزدن خود است . چون بیشترین ارزش را به چیزی میدهد که مالکش هست ، و تثبیت و سفت شده است ، و گرفته شده و در اختیار آمده است ، و آن « خود » است . بدینسان ، « سائقه مالکیت » ، « برترین ارزش » را در اجتماع و مدنیت می یابد . « مالکیت » ، « موقعی مسئله

بنیادی در اجتماع میشود ، که این ارزش دهی ، مطلق وحاد میگردد . « تفکر با عقل » ، برای آنست که ما چیزها را تعریف کنیم (حدودشان را ، کاملاً معین و سفت و ثابت سازیم) . هرچه را معین و سفت و ثابت شد ، « روشن » مینامیم ، چون میتوان « گرفت » و شمرد و مقایسه کرد . عقل ، که در غرب Ratio نامیده میشود، با « شمردن » کار دارد (+ Raten + rate Vernunft (عقل)) با vernahmen و nehmen کار دارد که یک معنایش هم « ربودن » بوده است (Duden) . در عربی ، « اکل » ، که خوردن و بلعیدن باشد ، به معنای « عقل » هم هست (لغت نامه) . عقل ، میخورد و می بلعد . در فرهنگ ایران ، معرفت (که با خرد بود) ، نوشیدن آب است (اینست که با مزیدن و مکیدن ، کار دارد ، مفهوم ویژه – مزه (ذوق) – در عرفان – از اینجا سرچشمه میگردد . انسان ، تخمیست که ، با نوشیدن آب (= باده ، افشره گیاهان و شیره کل هستی) ، میروید ، و تبدیل به معرفت میشود ، و خرد از سراسرتنش ، میتراود) ، و بلعیدن و بادندان گاز گرفتن ، نماد قهر و تجاوز خواهی و آزردن جان است .

محمد ، در حدیث مشهوری میگوید که با دین اسلام ، قریه مکه ، باید همه قراء جهان را ، « اکل » کند . فرو بلعیدن جهان و انسانها (ماء کولات) ، عقل اسلامیست ، و همان عقلیست که الله ، نخست ، خلق کرده است . خود واژه « عقل » ، مستقیماً با « عقال » ، یا بندی که بر بندپای اسب و شتر و بی بندند ، تا آنها ، نتواند بیش از محوطه ای تنگ ، راه بروند ، کار دارد .

اینست که مولوی ، عقل و فکر را ، « اصل بُردن » میدانند ، که درست بر ضد گوهر انسان و خرد انسان (که با عقل تفاوت دارد) و خدا و بُن عشق آفریننده در جهان است ، که « ایثار » باشد .

تفکر از برای « بُرد » باشد

تو سرتاسر ، همه ایثار گشتی

که اندیشه ، چو دام است ، بر ایثار ، حرام است

چرا باید حیلت ، پی لقمه بریها

در دام انداختن ، « کُند کردن حرکت شکار ، گرفتن حرکت از صید ، از حرکت انداختن صید » است . عقل ، به پدیده ها ، به دید « شکارهای گرفتگی » نگاه میکند که فقط برای گرفتن ، موجودند . پس عقل ، حرکت و جنبش ورقص ، و طبعاً جان و شادی را ، « از آنچه میخواهد بشناسد » ، میگیرد .

عقل ، تا تدبیر و اندیشه کند رفته باشد عشق تا هفتم سما

ساقیا تو تیزتر رو ، این نمی بینی که بس

می دواند در عقب ، اندیشه های لنگ ما

در طرب ، اندیشه ها ، خرسنگ باشد ، جان گداز

از میان راه بر گیر ، این خرسنگ ما

عقل برای بدام انداختن هر چیزی و هر کسی ، و کسب هرسودی ، باید حيله و مکر و خدعه کند . عقل ، باید هر چیزی را به « وسیله و آلت و ابزار » خود بکاهد . صیدی که به دام او افتاد ، آلت او میشود . و کاهش چیزها به « وسیله » ، با « حيله » ممکن میگردد . اینست که عقل ، سرد و زمستانی و زمهریری (اوبژکتیو) است . پیوند عاطفی و خویشاوندی ، میان او ، و چیزها و انسانها ، بریده شده است . نسبت به چیزها ، نه تنها احساس مهر یا نفرت نمیکند ، بلکه هیچ احساسی نمیکند . همه چیزها برای او « بی تفاوت » شده اند . همه چیزها برای او ، بی حس و بیجان هستند ، و از این رو آنها ، درک درد و رنج و آزار نمیکنند ، و در آزردن دیگری (در به دام انداختن دیگری ، در آلت ساختن دیگری ، در قربانی کردن دیگری) ، هیچگونه احساسی و عاطفه ای در خود او ، پیدایش نمی یابد . عقل ، هنگامی به اوج خود میرسد ، که کاملاً « ابژکتیو » میشود .

عقل ، نمیتواند خود را « بدهد ، ایثار کند » . عقل ، آن گاه ، چیزی از خود ، میدهد ، که « بیشتر از آن ، پس بگیرد » . عقل ، فقط به شرطی میدهد که بیشتر از آنچه میدهد ، ببرد و بگیرد . « دادن » ، فقط فریفتن ، برای « گرفتن » است . عقل ، حتا چنین فکری را نیز به دیگری یاد میدهد (بیشتر از آن بگیر که میدهی ، تا عاقل باشی) ، که از دیگری ، بیشتر از این آموزه ، بگیرد .

این تفکر عقول هست که اجتماع را ، تبدیل به « بازار از هم ربائی » میکند . هرکسی ، بامداد یا شبانگاه ، برای شکار کردن ، از خانه بیرون می‌رود و موقعی می‌دهد که بیشتر ببرد . پس برای « کندن ریشه چنین عقلی » ، باید ، دانا و بینا (باید خردمند ، که گوهر متفاوت با عاقل دارد) ، نماد این آزمون برای همه بشود که بینش و دانش خرد (بر ضد عقل) ، ایثاری و رادی هست .

ایثار میکند ، بی آنکه روی پاداش دادن ، معامله و تجارت کند . خرد ، ایثار میکند تا دیگری را شاد سازد ، و در شاد کردنست که او ، شاد میشود . بینش و دانش خود را ، برای آلت ساختن دیگران ، برای بدام انداختن دیگران ، برای قدرت یافتن بر دیگران ، بکار نمی‌برد . رند حافظ ، با آنکه با همه شیوه‌های « بدام اندازی و تزویر و قلب سازی » آشناست ، ولی هیچگاه تن به آن نمیدهد که از آن دامها و تزویرها و ریاکاریها و شیوه تحمیق مردم و فریفتن مردم ، بهره ببرد .

از این رو بود که دانش و بینش ، در فرهنگ ایران ، ایثارکردنی بود . از خود واژه « اندیشه و انداچه » ، میتوان این فروزه ایثاری را دید . « اندیشه یا انداچه » ، با « اند » و « هند = هه ند » کارداشت ، که به معنای « تخم » و « تخمدان = زهدان = هه ند » باشند . « بهمن » ، اندیمن و هندیمان است که « اند + مینو = هند + مینو یا مینوی مینو » باشد (« انده » ، در تحفه حکیم موعمن ، به معنای « بیضه = تخم » است . براهماند) برهم + آندا (Brahm+aanda) در سانسکریت ، که به معنای « تخم برهما » میباشد است ، به کل عالم و جهان و عناصر حواس ، اطلاق میشود . **Anda** = تخم است و برهم ، همان « برم » ایرانیست که در جلد پیشین از آن سخن رفت و همان « بُن جهان وزمان » است (بهمن = برهمن) . در واقع ، « برهما اند » ، همان معنای « بهمن » را دارد که « تخم همه عالم » است (رجوع شود به اوپانیساد ، دکترتاراچند + جلال نائی) . پس گوهر اندیشه (چه تخم و چه تخمدان) ، پاشیدن و افشاندن و وشتن است . ارتا ، ارتا خوشت (نام اردیبهشت ، در فارس) و ارد وشت

(نام اردیبهشت، درسغدی و خوارزمی) است . پس « ارتا » ، خوشه و « وشی » ، است ، و « وه ش و وه شانندن » ، همان افشانندن ، و دوباره زنده و نوشدن و شاد و خوش شدن است (شرفکندی ، فرهنگ کردی - فارسی) . و نام اردیبهشت درسجستان (آثارالباقیه) ، « راهو » است، که همان « رگ » باشد. در بخش سیزدهم بندهش ، پاره 196 ، ارتا و اهیشت ، رگ و پی باهمست . در گزیده های زاداسپرم (بخش 30 پاره 6) بهرام ، رگ است . « رگ » و « راد » ، در اصل ، یک واژه بوده اند ، چون در تبری به رعد ، « راد » گفته میشود و در افتری ، به رعد ، « رگ » گفته میشود . (راهو یا رگ ، همان راتو = راته = راد = ارتی = ائورتا میباشد ، راتو، رته ، رد = ارتا) . در کردی هم به رگ، ره هم میگویند. به عرق النساء، ره هیش ، و به شریان، « ره هی خون » ، و به جهاز عروس ، ره هیل و ره هال گفته میشود . به سپید رگ ، ره ها سپی گفته میشود . از آنجا که واژینا و زهدان عروس ، اصل پیدایش و زایش هست (نای زن شمرده میشود) بدین علت ره هیل ، جهاز عروس است . خود واژه « خرد khratu » نشان میدهد ، که خرد ، چیزی جز « خود افشانی ارتا » نیست . این « ارتا » هست که همان رد و رادی میباشد . خرد ، روند خود افشانی « ارتا » هست ، چون ، نام خود « ارتا » که سیمرخ و هما ست، همچنین پسوند خود . واژه خرد (خرتو khratu) ، همان رتو rtu (در سانسکریت) و رت rat ورد rad و راد است . تلفظ دیگر « ارتا » ، رته ، و رد و راد است . ارد وشت (ارتای وشتنده، ارتای وشی) ، ارتای « افشاننده » و رقصنده و شاد کننده و از نو زنده کننده است. « وه شی + وه شانندن » ، که پسوند نام « ارد وشت » ، درسغدی و خوارزمی (ارد + وشت) است ، بهترین گواه بر آنست . چرا « خرد » ، راد و افشاننده است ؟ چون پسوند « راتو » ، یا راد ورد، به معنای، « نی » است، که هم « اصل زاینده است، وهم اصل باد و آهنگ و نوا و رقص و جشن و جان » است . واژه های مربوط به « نی » که فروان بوده اند ، درین فرهنگ، برابر با

زن بوده است ، و از این رو، زائیدن ، برابر با نواختن نی (یا جشن ساختن)، و همچنین روان شدن « افشرده نی = هوم = سوما » نهاده میشد . دین زرتشتی ، بشدت، با تصویر آفرینش جهان از « نای به » که « زائیدن » باشد (با زخدایان) میجنگیده است . اینست که همه این واژه ها مربوط به نی ، مسخ و تحریف یا سرکوب یا حذف ساخته شده اند . ولی به « نی » در انگلیسی ، « رید reed » میگویند ، که ریشه ژرمنی اش، بنا بر فرهنگ اوکسفورد herod + hreudo میباشد ، که همان «هره hra» در ایران میباشد، و بایستی مرکب از « her+rod » یا « hr+reudo » باشد که به معنای نای بزرگ (نای نای) است . شهر **هروم** در شاهنامه = شهر زنان میباشد، و معمولا در شاهنامه « روم » به نواحی که در آن زمان، در شمال شرق ایران ، پیرو دین زخدائی بودند (آنجا که سلم = سه نای = **Sairima** ، حکومت میکرد) اطلاق میشده است . درست واژه رید (= نی) در انگلیسی ، اینهمانی با واژه «هره» دارد، که به معنای « نی = کانا و زن » بکار برده میشده است . این واژه «هره» که نای باشد ، از جمله درپسوند واژه « بهار vanhra » که در اوستا « vanhra = vanh + hra » و « ven + ghre » نامیده میشود، بکار برده میشود (یوستی) . « بهار » ، به معنای نای به است (نای = غره = هره ، مانند شادغریا غره نای = کرنا ، ماهی کر در اوستا) ، و بهار، به معنای « نای به » است که نام سیمرغ است . (بهار = وی + هره نیز، به معنای نای به ، نای سیمرغ، یا نای وای به است)

« vanh=ven » به معنای « به » است ، و بخوبی معنای « غره = گره » را میشناسیم که « نی » است . « گلو » که نی باشد ، گرو = نی است . و از اینجا معنای «هره» که متناظر با آنست ، نمودار میگردد . « بهار » ، نای به ، یا بسخنی دیگر، سیمرغ است . ایثار بهار ، همان « ایثار سیمرغ یا ایثار ارتا » است .

هنگام نثار و دُرفشانی چون ابر، به وقت نوبهارید

اشکوفه برگ ساخته بهر نثارشاه

کاندر بهار، شاه (سیمرغ) ، به ایثار می‌رود
 به بهار، ابر گوید به دی ار نثار کردم
 جهت تو کردم آنهم ، که تو لایق نثاری
 و نام دیگر نای در انگلیسی cane است که برابر با کانا و کانیا و
 غنا (تغنی) است، که به معنای نای و زن ، در فرهنگ
 ایرانست (واژه کنشت = نیایشگاه زنخدا ، و کنیز در فارسی ، که
 ن = خنده + که نی و کنه = دختر + کنیشک = دختر + کنا =
 دوشیزه در کردی ، از این ریشه است) . از جمله واژه « کان =
 معدن، و کانی در کردی = سرچشمه » از همین ریشه برآمده اند .
 پس ، «ارتا» و «ارتی» و «ارتو» و «رته» و «رد» و «راد»
 ، در اصل همه تلفظ های گوناگون ، با معنای « نی » بوده اند، که
 الهیات زرتشتی تا توانسته ، خاطره آنها را از متون ، محو
 و حذف و تبعید ساخته است .

« ارتی = ارطی » ، هنوز به شاهرگ گفته میشود . در
 سانسکریت ، « نادی » ، که نی باشد ، دارای معانی 1- لوله 2-
 ماسوره 3- نبض 4- رودخانه 5- رگ 6- ساقه مجوف گیاه 7-
 صدادارو غران 8- مقیاس زمان و ناد به معنای صدای بلند
 و آواز و صدای غنه ... و نادیک ، عضولوله مانند مثل ورید و
 شریان و غیره است (اوپانیشاد، دکترتارچند)
 اردیبهشت ، رگهای انسان بود، که خون (جیو در سانسکریت)
 در آن روان بود. ارتا و بهرام باهم ، رگ و پی جانها و انسانها
 هستند (نه بطورتشبیهی) . ارتا ، همان واژه « ارس و اصحاب
 رس در قرآن » است ، که رود مییاشد . از آنجا که حافظ ، دیگر
 نام « خرّم » که نام دیگر ارتا بود، نمیتوانست بیاورد ، دو نام «
 فرّخ » و « سلمی » را ، که نامهای دیگر او هستند ، در غزلیاتش
 بارها میآورد :

ای صبا گر بگذر بر ساحل رود ارس
 بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
 منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
 پر صدای ساربانان بینی و با ننگ جرس

محمل جانان ببوس آنگه بزاری عرضه دار

کز فراقت سوختم ای مهربان فریاد رس

« ارس » ، همان ارتا و سیمرغ است ، و سلمی sai+rima همان سننا و سیمرغست . زائیدن (خون حیض در کردی = ویناو = آب نی) و روئیدن و باریدن و جوشیدن آب (زهش = جهش) ، روند افشاندن (جوانمردی و رادی) شمرده میشده اند . این نای (راد = رد = رگ) است که راد (افشاننده = جوانمرد) است .

« خرد » در هرانسانی ، ایثار « ارتا = سیمرغ = رد » است ردان اشون ، نام خدایان ایران

با روشن کردن این واژه ها و پیوندهایشان ، مقصود ، مته به خشخاش گذاشتن به واژه ها نیست ، بلکه مقصود آنست که در اثر این گونه بررسیها ، ویافتن ریشه واژه « خرد » ، به تجربه ویژه ایرانی از « خرد » ، پی ببریم ، و گوهر « خرد » را در فرهنگ ایران ، باز شناسیم ، تا بتوانیم بر این آزمون ویژه فرهنگ ایران ، نو بیندیشیم و از خود ، بیندیشیم ، چون این آزمون از « خرد » ، ویژگیهای خودش را دارد ، که با پدیده « عقل » در فرهنگ یونان ، فرق کلی دارد . خرد ، در اندیشیدن ، نای میسراید .

در پهلوی ، به نواختن نی ، نی سرائی میگفته اند . « سرود » ، نوای نی بود . اندیشه ، سرود نی است . اندیشه ، جشن ساز است (یسنا = جشن) . خرد ، بینش خندان ، بینش شاد میآفریند . یوستی « خرد » را به شکل خرتو khratu آورده است ، و رایشت ، آنرا به شکل « خره Xara + تاو tau »

آورده است . این واژه را ، با دانستن گوهر خرد و اندیشیدن در فرهنگ ایران ، و اینکه خرد و مغز ، با « ماه » برابر نهاده می‌شده اند (ماه = چشم = خرد) ، و مغز ، اینهمانی با ماه دارد (در گزیده های زاد اسپرم) ، میتوان واژه « خرتو » را چند گونه از هم برید . یا اینکه خرتو ، مرکب است از « kha+ratu » است ، یا آنکه مرکب است از « khara +taw » یا ratu + khara+ . « خه kha » ، در یوستی به معنای « چشمه و گنج » است . « خی » ، در کردی ، به معنای شبنم و « عرق جسم و عرق بدن » است (خوید = تروخیس) . راتو ، همان راهو ، است ، که به معنای رگ ونای ورود است . پس « خرتو » ، در این صورت ، به معنای « خون یا شیرابه روان درنای و رگ » است (که همان افشرد هوم = سوما) میباشد . در تبری ، به قنات که « وین = نی » شمرده میشد ، سوما میگویند . به گلوکه « گرو=نی » باشد ، هم « نی » و هم در گویشهای گوناگون ، « هوم » گفته میشود . « خره » از سوی دیگر ، هم به واژه « خرخره » بر میگردد ، که گلو (= گرو) ونی باشد (در تبری به گلو که نی است ، خر گفته میشود) ، هم همان « خار » و « خاره » است ، که به معنای زن و ماه و سنگ است . در برهان قاطع ، میآید که : خار دارای معانی 1- ماه بدر که ماه شب چارده باشد و 2- سنگ خارا . « خرسه پا » در بندهش ، همان « ماه است که مرکب از سه خدا هست » و برای رد پا گم کنی ، خر سه پا شده است (سه انگشته ، سه تخمه ، سه چشمه ، سه شاخه ...) . خار به مو هم گفته میشود (خارچینه ، موچینه هست) و میدانیم که « مو » ، ارتا فرورد = سیمرغ ، است و درتابهای لغت ، « سن » نیز خوانده میشود . بالاخره ، خاره در برهان قاطع ، 1- سنگ خارا 2- زن 3- جاروئیست که سقف خانه را بدان روبند (سقف خانه = سابیته = سبد ... بررسی گسترده اش در کتاب - گاو برزیگر - آمده است) . « خره » ، پیشوند « خرد » ، همین تصویر است که بر آیندهای گوناگونش 1- ماه بدر 2- سنگ (ماه ، کلیچه سیم ، سیم

همان معنای سنگ را دارد (3- زن 4- مو (= سن = ارتا فرورد ، خود مو هم معنای نی داشته است ، مویه ، آهنگ نی است) . این معانی ، همه از یک تصویر ، برخاسته اند . پس « خره + تلو » ، به معنای ، تابش و تراوش و زایش از ماه ، یا زایش از زن آبستن ، یا ازنی ، یا از سنگ (= امتزاج و اتصال دواصل) است . این معانی ، همه در حقیقت واحدند . و خرد ، مانند ماه ، یا نی ، یا خوشه یا زن ، اصل افشاننده و ایثار است . به همین علت ، ماهی که خورشید را میزاید ، و خرد آسمانیست (مجموعه همه خردهاست) ، ارتانیست که خود را ایثار میکند ، و میافشاند ، و هر خردی در زمین ، دانه ای و بذری افشانده شده ، از آن « خوشه خرد = چشم آسمان » است . خدا به انسان ، دانش و آموزه نمیدهد ، بلکه خرد خودش را درگیتی ، پخش میکند ، و همین ویژگی افشاندن ، گوهر هر دانه ای افشانده شده از خردهاست. درگوش افتری ، به « دانه » ، « سینه cine » گفته میشود ، که همان « سینا = سنا = سیمرغ » باشد . هر دانه ای ، خود سیمرغ است . اینست که « خرد » ، « خره + راتو » ، « ماه ایثارکننده و افشاننده » ، یا « زن آبستن افشاننده و زاینده » یا « kha = چشمه ایثارگر kha+ratu است یا « چشم ایثارگر و افشاننده » است .

در مینوی خرد (تفضلی) بخش دوم میآید که : « پرسید دانا از مینوی خرد ، که رادی بهتر است یا راستی یا سپاسداری یا خرد یا کامل اندیشی یا خرسندی مینوی خرد ، پاسخ داد که برای روان ، رادی ، و برای همه جهان ، راستی و درتن مرد ، خرد » یا در بخش سوم میآید که : « پرسید دانا از مینوی خرد که کدام کار نیک ، مهمتر است و بهتر است مینوی خرد پاسخ داد که مهمترین کار نیک ، رادی و دوم راستی و سوم گاهنبار .. است » . گاهنبارها ، جشن آفرینشهای بخشهای گوناگون از تخم اند . « راستی ، که پیدایش گوهر انسان یا هر جانی میباشد » و « اندیشه های خرد » و جشن های آفرینش از تخم و تخمدان (= آذر) ، همه « روند های گوناگون افشانندگی » هستند .

حقایق ، همچو کشت و تو ، بهاری
بتو یابد شقایقشان ، ظهوری
تجلی کن ، که تا سرمست گردند
کنند اجزای عالم ، مست شوری

سیمرغ (ارتا فرورد = فروردین) ، یا خدا ، خودش ذاتا ،
بهاریست که با آمدن ، حقایق ، از همه جانها و انسانها ،
میشکوفد . « راستی » که چیزی جز همین « ارتا » نیست ،
درفرهنگ ایران ، محدود به سخن گفتن نبود ، بلکه فرا
افشاندن و پیدایش گوهرانسان بود . خدا (ارتا) ، راست بود ،
چون خودش درتمامیش ، تبدیل به گیتی (ارض = Erde =
earth) میشد . درتبری به پاک ، ارتا میگویند . این مصرع حافظ
، درست معنای راستی درفرهنگ ایرانست که « به صدق کوش
که خورشید زاید از نفست » . صداقت حافظ که حاوی معنای «
راستی » است ، اقرار به ایمان به اسلام نبود ، بلکه « زائیدن
گوهرخورشیدی خود انسان » بود . پدیده « راستی » ، آن پدیده
ایست که ما امروزه ، « آزادی » مینامیم . راستی خرد ، افشاندن
گوهر خرد ، یا آزادی خرد در اندیشیدن بود . خرد ، در اندیشیدن
، باید دیگران را به اندیشیدن آستن کند ، باید خردها را « خود
افشان » کند . ارتا و اشا و ارشه ، تلفظ های گوناگون یک
تصویرند و دارای یک معنایند . اشه هم معنای پاک و پاکی و صفا
را دارد . پاک ، کسی است که گوهر خود را میزاید . گواه براین
معنا ، آنست که درهزوارش ، پاک ، مادر است (یونکر) .
همچنین ارشناونت arsh+navant به معنای « آستن شده ، گشن
شده » است . ارشتات arshat ، که زرخدای راستی است (نام
خدای روز 26 هرماهی) ، نامش « شادباش » است (برهان
قاطع) ، که به معنای « نثار » است . ارشتات ، اصل راستی است
، چون آنچه بدان آستن است ، نثار میکند . ازاین رو به خرد پاک
وراست ، ارش منه arsh+ mananh گفته میشود ، چون آنچه
بدان آستن است ، میزاید . آرش کمانگیر هم ، که همین « ارته »
هست ، درانداختن تیر ، نابود میشود ، چون درتیرش ، کل هستی

خودش هست که ایثار میکند ، از اینرو تیرسیمرغ ، خود سیمرغ ،
و مانند « آذرخش» ، تخم عشق است . از این بود که در اصل ،
ارتا (سیمرغ) ، اشون ashavan بود . خدایان ایران ، ردان
اشون بودند . سپس ، این صفت و فروزه « اشون » را که بیان «
پاکی و راستی ، در روند خود افشانی و ایثاربخشی » بود ، به
این و آن، داده اند، و بی معنا ساخته اند . خرد حقیقی هم ، اشه
خرته asha+khrarhwa است ، چون خود را که آبستن است ،
میافشاند و این پاکی (ارتا ، مادری) است . به هر حال ، دیده
میشود که گوهر « خرتو » یا خرد ، راتو هست که رادی و ارتا
باشد . به عبارت دیگر، آموزگار و موبد و فقیه و پیامبر، آنگاه
خردمندند که ، فقط ، خرد خود را ایثارکنند . آنها ، نباید
معلومات و آموخته های خود را، به دیگری انتقال بدهند ، چون
این کار ، ایثار نیست . بلکه آنها باید ، « خرد» دیگری را آبستن
و زاینده و خود را کنند . این کار، ایثار و نثار است. ایثارکردن
ورادی ، هرگز « رابطه حاکمیت – تابعیت » و « قدرت و اطاعت
» ایجاد نمیکند . در واقع آنها نباید دانش و معلومات خود را ، به
دیگران به قیمت خوب بفروشند ، یا بشرط تابعیت از خود ، با آنها
معامله پایا پای کنند ، بلکه باید خرد دیگران را بیانگیزند و
آبستن کنند، تا خودشان ، چشمه زاینده شوند .
ایثار، دام نمیگذارد، تا بگیرد و غلبه کند . خواستن تابعیت
و اطاعت ، از آموزگار و از موبد و از فقیه و از پیامبر و از خدای
عالم ، در جهان ایثار ، حرام میباشد . « دانش » ، هنگامی اصل
قدرت ورزی میشود، که متاعی میشود که مالک آن (الاله دانا و
همه آگاه) با قرارداد و میثاق و پیمان تابعیت و اطاعت از آنکه
میگیرد ، به مردمان میدهد. در فرهنگ ایران ، « بینش » ، تابع
اصل ایثار و رادیت .